

گفتگویی که با پیشداوری بدان برخورد شد!

در آبان ماه ۱۳۷۰ گفتگویی با نورالدین کیانوری، دبیر اول وقت حزب توده ایران، پیرامون رویدادهای اتحاد شوروی در کیهان هوایی منتشر شد. محور این گفتگو، شکست اقدام نظامی در مسکو علیه سیاست های گرباچف بود، اما در طول آن مسائل بسیاری در ارتباط با تحولات منفی در اتحاد شوروی، زمینه های رشد ناراضی مردم، از هم پاشیدگی حزب و بی محتوا شدن آن نیز مطرح شد. این گفتگو بعنوان نظرات آگاهانه یکی از قدیمی ترین کمونیست های ایران، که هنوز در قید حیات است، در زمان انتشار و ناشی از پیشداوری ها و جو آکنده از تبلیغات مسموم کننده، آنچنان که شایسته بود، مورد توجه قرار نگرفت. اینکه انگیزه کیهان هوایی برای انتشار این گفتگو چه بود، برای ما آقدر اهمیت ندارد، که مطالب عنوان شده در این گفتگو اهمیت دارد؛ چرا که برای رسیدن به پاسخ دقیق پیرامون سوال نخست، به اطلاعاتی باید دسترسی یافت که در حال حاضر ممکن نیست، اما برای مقایسه آنچه که منتشر شد، با رویدادهایی که طی ۵ سال گذشته در جهان و در اتحاد شوروی روی داده است، نیازی به گذشته زمان نیست!

شاید بتوان با جسارت گفت، که آنچه در آن گفتگو مطرح شد، بعدها بتدریج و بعنوان اسناد رسمی از سوی احزاب کمونیست دیگر کشورهای جهان نیز انتشار یافت، که بعنوان نمونه می توان از تحلیل هائی نام برد که توسط احزاب کمونیست آمریکا و یونان و حتی حزب کمونیست فرانسه، منتشر شده است. اهمیت این موضوعی در آنست که بلافاصله پس از شکست اقدام نظامی اعلام شد و با روند رویدادها در اتحاد شوروی در حالی مخالفت شد، که گرباچف همچنان بعنوان سکانتدار تحولات به کار خود در مسکو ادامه می داد و همه احزاب کمونیست جهان، با احتیاط بسیار درباره سرانجام این تحولات منفی اظهار نظر می کردند.

"راه توده" در همان نخستین شماره های دوره دوم انتشار خود، بخش هائی از این مصاحبه را بانضمام بخش هائی از مصاحبه ای که روزنامه "جمهوری اسلامی" با نورالدین کیانوری در همین ارتباط انجام داده بود، منتشر ساخت.

اخیرا از سوی نشریه "نامه مردم" ترجمه سندی که توسط کمونیست های روسیه تهیه شده، بدون ذکر منبع و بعنوان طرح پیشنهادی پیرامون ارزیابی فروپاشی اتحاد شوروی منتشر شده است. راه توده، بعنوان یادآوری کم توجهی که ۵ سال پیش نسبت به مطالب مطرح شده در گفتگوی "نورالدین کیانوری" روا داشته شد و اکنون پس از ۵ سال، از قول کمونیست های روسیه بعنوان "طرح" پیشنهاد می شود، که در گفتگوی نورالدین کیانوری، به مضامین اساسی آن اشاره مستقیم شده بود، یکبار دیگر بخش هائی از آن گفتگوی مشروح را در این شماره منتشر می سازد. ما تصور نمی کنیم این ارزیابی و تحلیل که بیش از ۵ سال پیش انتشار یافت و نشریه "نامه مردم" آنرا نادیده گرفت، در اصول کلی خود تفاوت چندانی با سندی داشته باشد، که اکنون بعنوان یک طرح بکر و بصورت ضمیمه در نشریه نامه مردم انتشار یافته است!

نورالدین کیانوری:

نادانی گرباچف را یلتسین با خیانت کامل کرد!

*فروپاشی اتحاد شوروی، خیانتی بود به تمام بشریت مترقی، که هنوز عوارض ناشی از آن در پی می آید.

فروپاشی اتحاد شوروی خیانت بسیار عظیمی به مردم شوروی بود، خیانت به مردمی بود که در سال ۱۹۱۷ با انقلاب تاریخی خود، رژیم خوانخوار تزاری را سرنگون کردند و پس از ۱۵ ماه با تمام نیروهای سیخ ارتش ارتجاع تزاری که از سوی ارتش های ۱۸ کشور بزرگ سرمایه داری جهان پشتیبانی می شدند و این ارتش ها از شرق و غرب و جنوب به مردم از بند رسته شوروی هجوم آورده بودند، در آن زمان، مردم مبارزه کردند و با دادن تلفات بسیار سنگین انسانی و مادی پیروز شدند. پس از آن سال ها با تلاش و از خود گذشتگی بی نظیری که از خود نشان دادند، مغربیه عقب افتاده جنگ را با وجود تمام توطئه های محاصره اقتصادی امپریالیستی و در عرض چندین سال به یک کشور بزرگ قدرتمند جهانی تبدیل کردند. فروپاشی اتحاد شوروی خیانت به مردمی بود که هنوز از خستگی ۲۳ سال تلاش کمر راست نکرده بودند که مورد هجوم سبعانه آلمان نازی - که سال ها از سوی کشورهای بزرگ سرمایه داری و بویژه آمریکا و انگلیس هم از لحاظ مالی و هم از لحاظ سیاسی پشتیبانی می شد تا خود را برای حمله به اتحاد جماهیر شوروی آماده سازد - قرار گرفتند و یک جنگ ویرانگر ۴ ساله را با پیروزی به پایان رساندند و جهان را از یوغ وحشت آور نازی ها نجات دادند. جنگی که به بهای کشته شدن ۲۳ میلیون نفر و معلول شدن بیش از ۲۰ میلیون نفر از جمعیت نزدیک به ۲۲۰ میلیون نفری

آرور شوروی تمام شد. جنگی که تقریباً تمام قسمت های صنعتی و کشاورزی و خانه و ساختمان و شهرهای قسمت اروپائی شوروی را از جنوب گرفته تا مغرب این کشور به یک مغربیه تبدیل کرد. با پایان جنگ، این مردم بلافاصله با محاصره اقتصادی و تهدید بمب اتمی آمریکا روبرو شدند، اما علیرغم آن با نیروی عظیم خود توانستند در مدت بسیار کوتاهی بازعقب افتادگی خویش را که در مسئله بمب اتمی داشتند پشت سرنگارند و پیروزی های بسیار بزرگی را تحقق بخشند و اتحاد شوروی را به یک کشور و پایگاهی برای آزادی بسیاری از کشورهای دیگر تبدیل کنند.

بعد از پایان جنگ جهانی دوم، سیل آزاد شدن کشورهای در بند استعمار قدیم انگلیس و فرانسه و سایر کشورهای سرمایه داری غرب، از کشورهای عظیمی مانند هند و چین آغاز و در کشورهای کوچک آفریقا و آمریکا جنوبی و آسیا و بسیاری از مناطق جهان ادامه یافت. بنابراین، فروپاشی اتحاد شوروی تنها خیانت به مردم این کشور نبود، بلکه خیانت به تمام بشریت آزادیخواه جهان، خیانت به آن مردمی است که به شوروی به عنوان یک پایگاه علیه امپریالیسم آمریکا اعتماد کرده بودند و امیدشان این بود که شوروی در مقابل امپریالیسم آمریکا از آنان دفاع کند. از ویتنام و چین بزرگ بعد از جنگ دوم جهانی گرفته تا کوبا و گواتمالا و کشورهای کوچک در این جا و آن جای دنیا، همه آنان امروز می بینند، آن کشوری که امیدو آرزویشان را به آن بسته بودند نه به یک دوست که به یک دشمن، بلکه به یک پایگاه دشمن تبدیل شده است و این خیانت عظیمی به همه آنهاست.

آغاز رویدادها

بعد از فوت برژنف و به فاصله کوتاهی، بعد از فوت دبیرکل بعنی حزب کمونیست اتحاد شوروی، که همفکر و همراه برژنف بود، "آندره پوف" به دبیرکلی حزب کمونیست اتحاد شوروی رسید. رویدادهای منجر به فروپاشی اتحاد شوروی را از این زمان باید پی گرفت. آندره پوف شخصیت برجسته ای بود. او کمونیست برجسته و دارای شخصیت استوار بود. این استواری در شخصیت و عقیده و استقلال رای و نظر را می توان در مخالفت او با اعزام ارتش سرخ به افغانستان دید. او از اینکه مقامش را از دست بدهد، به خود بیسم راه نداد و در مقابل طرح اعزام قوای نظامی به افغانستان ایستاد. با کمال تأسف عمر او چندان کفاف نداد و جای او را کسی گرفت که همگان فکر می کردند، چون سال ها همکار آندره پوف بوده، شخصیتی و نظراتی شبیه او دارد. گرباچف بدین ترتیب به دبیرکلی حزب کمونیست اتحاد شوروی رسید و این اشتباه بسیار بزرگی بود. این انتخاب در شرایطی انجام شد، که تمام رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی به این نتیجه رسیده بود، که با یک بن بست سیاسی ناشی از سیاست

برزنف رسیده است و باید تغییرات بنیادی در آن بوجود آید. گریباچف در ابتدا راه آندره پوف را دنبال کرد، اما خیلی زود از آن عبول کرد.

دمکراسی حزبی و اجتماعی

این پدیده ناسالم محصول انحراف از مارکسیسم بود. مارکسیسم به دمکراسی کامل در داخل حزب و اجتماع اعتقاد دارد و دیکتاتوری پرولتاریا در دوران اول بعد از انقلاب دیکتاتوری خلق است برای بورژوازی و سرمایه داری بزرگ. مارکسیسم به هیچ وجه و در هیچ جایی نگفته است که دمکراسی باید از بین برود. لنین درباره دمکراسی داخل حزب می گوید اگر شما اشتباه کردید و نپذیرفتید، حزب را نابود کرده اید. هر وقت اشتباه کردید، باید رسماً نه تنها در مقابل حزب که در مقابل خلق اشتباهات را بپذیرید، آنوقت است که اعتبار حزب را بالا می برید. خود او نیز اولین کسی بود که اشتباهاتش را می پذیرفت. مارکسیسم نیز بر شوراها تکیه دارد، چون شوراها دمکراتیک ترین نهاد هستند و از پائین ترین تا بالاترین طبقات جامعه را در برمی گیرد و به همین دلیل می گوید معتقدیم سیستم شورائی، بهتر از سیستم پارلمانی غرب است. در سیستم پارلمانی غرب برای ۵ سال انتخاب می شود، آن هم با تبلیغات، بعد هم نمایندگان هرغلطی بخواهند می کنند و هیچکس نمی تواند حرفی بزند، اما در سیستم شورائی شما هر لحظه می توانید نماینده خودتان را تغییر دهید. بنابراین انحراف از مارکسیسم را نباید مارکسیسم نامید. در اتحاد شوروی، بعد از لنین انحراف از مارکسیسم شروع شد. نخست تا سال ۱۹۲۲-۳۳ این انحراف فوق العاده کم بود، یعنی تا حدی که حتی مخالفین در داخل شوروی به سر می بردند، مثلاً تروتسکی را در سال ۱۹۲۹ از شوروی به خارج تبعید کردند. یعنی او ۶ سال پس از لنین هم در شوروی بود. بوخارین هم تا سال ۱۹۳۴-۳۶ در شوروی بود و فعالیت می کرد. این ادعا که مارکسیسم طرفدار دیکتاتوری است، حرف بی خودی است. باید حساب مارکسیسم و مارکسیست ها را از مدعیان مارکسیست جدا کرد. بعد از مارکس و انگلس بسیاری دیگر هم مارکسیست بودند. بیل و لافارگ از طرفی مارکسیست بودند و کائوتسکی هم از طرف دیگر. بنابراین ارزش مارکسیسم در جای خود محفوظ است، آنچه ما در اینجا از تاریخ بحث می کنیم، عمل مارکسیست هاست. مارکسیست ها ممکن است اشتباه کرده یا انحراف پیدا کنند یا خیانت کنند، مثل حالا (در اتحاد شوروی سابق) اینها به مارکسیسم مربوط نیست. لنین در اوایل سیستم چند حزبی را در داخل شوروی برقرار کرد. در کابینه اولش آس-نار-های چپ شرکت داشتند، ولی آنها کودتا کردند و لنین و دژزینسکی را توقیف کردند. البته وقتی کسانی کودتا کردند باید مثل کودتاجی با آنها رفتار کرد.

زمینه های انحراف از مارکسیسم و بروز نارضائی ها

... کمبود کالاهای مصرفی، نامرغوبی کالاها، فساد در بخش توزیع، بویژه فساد در ارگان های شورائی و غیره مردم را نراضی کرده بود و مقایسه آنها با غرب و زندگی در غرب و عدم توجه به عواملی که این عقب ماندگی را ایجاد کرده بودند، آنها را مجبور کرده بود که تغییرات بنیادی در سیستم اقتصادی بدهند. بدین ترتیب برای فاتح آملین بر این عقب افتادگی مزمن لازم بود تغییراتی پیدا شود که پرسترویکا و گلاسنوست در دو جهت پیدا شد. اتحاد شوروی باید می توانست از بودجه و امکانات مالی خود باندازه کافی استفاده کرده و به این مخارج ضروری برای بهبود شرایط زندگی مردم و بهتر کردن وضع صنایع و تولید و بالا بردن سطح تکنولوژی سروسامان بدهد. اتحاد شوروی در برخی رشته ها به عالیترین مرحله رشد خود رسیده بود، مثل فضانوردی و خیلی از رشته های دیگر که امریکائی ها هنوز هم نمی توانند به آنها برسند اما در جاهائی دچار عقب افتادگی خیلی محسوس شدند. برای جبران این عقب افتادگی احتیاج به سرمایه گذاری بود و برای سرمایه گذاری می بایست حتماً از بودجه های نظامی کم می شد. برای کم شدن بودجه نظامی باید در سیاست جهانی تغییراتی داده می شد. یعنی عادی کردن روابط و پائین آوردن سطح تشنج. در این جریانات گوریباچف قدم های بسیار ارزنده ای برداشت که مورد پشتیبانی همه جهان بود. علاوه بر آن روابط با چین را به روابط حسنه مبدل کرد که خیلی اهمیت داشت. او گام هائی برداشت که در مجموعه نظام جهانی ضروری بود، البته نه اینکه او اختراع کرده باشد، بلکه غیر قابل اجتناب بود و به همین دلیل هم مورد پشتیبانی مردم قرار گرفت. در اینجا گوریباچف دارو دسته اش دو اشتباه سرنوشت ساز کردند، یکی در شیوه انجام این اقدامات بود. شیوه هائی که او اتخاذ کرد از جهتی درست بود، مثل دادن آزادی به مردم، ولی این آزادی تا آن حد که هر ماجراجوی مفتضحی موفق شود روزنامه ای درست کند، این دیگر آزادی نبود. به این آسیبک می گویند. هر کسی

می توانست به کثیف ترین شکل، هر مزخرفی را بنویسد و پخش کند، رادیو آزاد داشته باشد و برنامه پخش کند. در حالیکه در هیچ کجای اروپا چنین آزادی وجود ندارد. اشتباه دوم نشناختن دشمن خونی انقلاب و کمونیسم و اتحاد شوروی، یعنی امریکا و امپریالیسم بود. البته اشتباه دوم به شخص گوریباچف مربوط است و نه به امثال یلتسین و شوارنازه و پالیاکف، که حسابشان از ابتدا جدا بود و بحث جداگانه ای دارد. بنابراین، برخلاف گریباچف، امپریالیسم غرب و بویژه امریکا خیلی سریع جریان را تا پایان درک کردند. در حالیکه گوریباچف شیفته به به گفتن های امپریالیسم غرب بود و خیال کرده بود آنها واقعا شیفته او هستند، امپریالیسم برنامه های خودش را سازمان داد. این در حالی بود، که گوریباچف برای دورانی بی وقته از کمونیسم و سوسیالیسم دفاع می کرد. این دفاع تا حدی بود که نه تنها حزب و مردم شوروی، بلکه حتی دبیرکل حزب کمونیست چین نیز پس از مذاکره در مسکو و بازگشت به پکن، گفته بود که او را کمونیست معتقدی یافته است! امپریالیسم در اینجا ضعفی را پیدا کرد، که ۷۰ سال در انتظارش بود. بدین ترتیب و در حالیکه مدام او را تایید و تشویق می کردند، خود سرگرم سربازگیری در داخل شوروی شدند. امپریالیسم امریکا بلافاصله دو میدان را در آنجا تشخیص داد، یکی گوریباچف و اطرافیان و دیگری یلتسین و اطرافیان، که اگر برای اولی باید مانور سیاسی می داد، برای دومی به چنین مانور و سیاست پنهانکاری ضرورت نداشت. بلافاصله از طرف سازمان جاسوسی سیا دو مامور به شوروی اعزام شدند و در کنار یلتسین قرار گرفته تا به او یاد بدهند چه باید بکنند. این ادعا نیست، واقعیتی است که حتی مطبوعات امپریالیستی نیز آنرا نوشتند. مثلاً روزنامه نیویورک تایمز چاپ امریکا در شماره اول شهریور خود، خبری را نوشت که روزنامه سلام نیز آنرا در هفتم شهریور ماه ۱۳۷۰ چاپ کرد. این روزنامه نوشت: «از دو سال پیش دو کارشناس سیاسی امریکا، بوریس یلتسین و طرفداران وی یعنی آقای شوارنازه و پالیاکف و امثال آنها را برای نائل آمدن به پیروزی سیاسی در شوروی یاری کردند. واشنگتن تایمز نوشت، که پال وربرج، رئیس بنیاد کنگره آزاد و بابی گریبل، وابسته به بنیاد کنگره آزاد، فعالیت های گسترده ای را برای پیروزی یلتسین در انتخابات ریاست جمهوری روسیه انجام دادند و در مسائل سیاسی بطور بی وقته مورد مشورت یلتسین بودند. این دو نفر در ۲۷ شهر اتحاد شوروی به تعلیم و آموزش طرفداران یلتسین پرداختند و در امر پیروزی و طرفداری مردم از او نقش با اهمیتی برعهده داشتند. واشنگتن تایمز می افزاید: «ولادیمیر گراچکف رئیس سازمان اطلاعات و امنیت شوروی (که در جریان اقدام نظامیان برای جلوگیری از سقوط اتحاد شوروی بازداشت شد)، یک ماه پیش از آن حوادث به گریباچف هشدار داده بود که شبکه در حال گسترشی که توسط بنیاد کنگره آزاد امریکا و انستیتو گریبل ترتیب داده شده اند خطر عمده ای برای امنیت کشور محسوب می شوند» به نوشته واشنگتن تایمز هدف کارشناسان امریکائی از زمان اولین سفرشان به شوروی در اکتبر سال ۱۹۸۹ این بوده است که به آقای یلتسین و طرفدارانش نشان دهند که چگونه می توانند در انتخابات پیروز شوند، چگونه دولت را اداره و چگونه از رسانه های گروهی استفاده کنند.

نتیجه اولین اشتباه گوریباچف، عبارت از توسعه هرج و مرج در داخل اتحاد شوروی بود تا آنجا که در سال ۱۹۹۰ با وجود ۲۸۰ میلیون تن تولید غلات در شوروی، مسکو و شهرهای عمده دچار قحطی شدند و کار به جانی رسید که در فروشگاه ها نان پیدا نمی شد. این غلات را در کالوزها به گاوها می دادند. تا آنها را پرواز کرده و گوشه شان را در فروشگاه های آزاد بفروشد. قاچاق و احتکار و بدست آوردن پول های عظیم از همان ابتدای کار شروع شد.

نتیجه اشتباه دوم، یعنی نشناختن دشمن، میدان دادن به امثال یلتسین بود. آقای "راول"، نخست وزیر جدید هندوستان که فرد خیلی فهمیده ای است، پس از رفتن گوریباچف و آمدن او جمله جالبی گفت. او گفت: «حوادث شوروی درس بسیار خوبی برای رهبران کشورهای دیگر است، اینکه نستجیده به اقداماتی دست نزنند» گوریباچف به جای این که هر قدمی که بر می داشت بیسایه آنرا با حزب و بقیه افراد رهبری حزب در میان بگذارد و نتیجه گیری کند، خود سرانه عمل کرد و اتحاد شوروی را به پرتگاه برد. گریباچف اگر کمترین شعوری داشت، می فهمید که چرا این گونه آقای بوش و تمام دستگاه ارتجاع جهانی برای او دست می زنند. او در باطلاق فرو رفت و یک جریان عظیم تاریخی را نیز بدین روز کشاند.

نخستین پیامدهای این حادثه عظیم شیوع ملیت گرایی در اتحاد شوروی بود، که تا پیش از فروپاشی پدیده مهمی در این کشور نبود. مسئله نزدیکی ملیت ها و همخانگی آنها با هم آن قدر نیرومند بود که در همه پرسه سال ۱۹۹۰ که برای باقی ماندن در اتحاد شوروی انجام شد، بیشترین درصد رای دهندگان نظر مثبت داشتند و شرکت کنندگان در همه پرسه از بین آنانکه حق رای داشتند بیشتر از جمهوری های ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان،

برخی دیدگاه‌های محافل توده‌ای داخل کشور

طی سال‌های اخیر

تظاهرات کارگران بزرگ‌ترین رویداد بود!

* شایعاتی، که در خارج از کشور پخش کرده‌اند، در داخل کشور هم توسط عوامل مشکوکی دامن زده می‌شود، اما توده‌ای‌ها و ملیون به این شایعات به دیده تحقیر می‌نگرند!

* مبارزان سیاسی را تهدید به "اجرای حکم خدا" می‌کنند و دکتر آریانپور بارها، با ضرب و شتم روبرو شده است. همه این توطئه‌ها برای تحمیل انزوا، ناامیدی و خانه نشین ساختن است!

رفقای عزیز! امینوارم در کار و پیکار موفق باشید... همچون گذشته آرزو دارم سرانجام تلاش در زمینه تجدید وحدت صفوف به ثمر برسد. به باور من بدون صف واحد چپ، و یا دست کم صف واحد توده‌ای‌ها، فراهم آوردن جبهه‌ای وسیع و فراگیر از تمامی نیروهای مبارز و ترقیخواه عملی نیست. هرگاه برداشت شما و دیگر دوستان نیز چنین باشد، به گمان من هرگونه مانع بر سر نزدیکی و همکاری برطرف شدنی است. فقط امینوارم "دعوا بر سر لحاف ملا" نباشد، که اگر چنان باشد، این رشته سر دراز دارد.

اختلاف دید و تحلیل، که کاملاً محتمل و درعین حال عادی است، نباید مانع از همدلی و همگامی شود. برای دست یابی به این مهم وجود نگرش یگانه در کلیه زمینه‌ها الزامی نیست و می‌توان در صفتی واحد از نگرش‌های متنوع، اما یگانه در اصول، برخوردار بود. توجهی آموزنده و عبرت‌انگیز به مجموعه جنبش انقلابی جهان ضرورت و وسعت نظر و نرمنش بیشتر را به ما دیکته می‌کند. بسیاری از روش‌ها نیازمند بازبینی است و علی‌القاعده با توجه به امکانات بیشتر در اروپا، شما بیشتر از من با روند بازنگری‌ها و بازسازی‌های نظری و عملی در جنبش کمونیستی جهان آشنا هستید. تلاش ما در اینجا بر محور آگاهی بیشتر از اختلاف دیدگاهی است که بین شما و رفقای "نامه مردم" وجود دارد...

نگاهی به اوضاع اجتماعی

در عرصه داخل وضع به همان صورت است که بوده، اگر تغییری در پاره‌ای از سخنان حسن می‌شود، ناشی از تشدید "جنگ قدرت" در درون حاکمیت است. هر چند جناح‌های درون حاکمیت به "راست سنتی" و "راست مدرن" شهرت یافته‌اند، و البته این شهرت چندان هم بی‌دلیل نیست، هر کدام بخشی از قدرت را در چنگ دارند و با شیوه خاص خود سیاست‌هایشان را پیش می‌برند. یکی بر بازار و بورژوازی تباری و دیگری بر بوروکرات‌ها، تکنوکرات‌ها و بخشی از بازار تکیه دارند، اما هر دو در جهت اجرای توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول گام برمی‌دارند و از ابزارهای کم و بیش یکسان بهره می‌برند. به رغم حراج دارائی‌های عمومی که تاکنون رخ داده است، جناح بازار و سنتی همچنان شعار "دولت تاجر خوبی نیست" را سر می‌دهد و وعده می‌دهد که در صورت پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، خصوصی سازی را سرعت خواهد بخشید. عنوان کردن "تقرزادانی" از سوی یک جناح و میداننداری کمیته امداد امام از سوی جناح دیگر، تمهیدات شناخته‌ای است برای رنگ آمیزی و جلب توده‌های مردم فقر زده. فقر در کلیه عرصه‌ها و به تبع آن فساد از همه نوع، پیدای می‌کند. امنیت شهروندان ملعبه اوباش و ارذالی است که با عنوان‌های "حزب ا لله" و "انصار حزب ا لله" و... در همه امور دخالت می‌کنند و به هر جمع و مجمعی تجاوز می‌کنند. اکنون استفاده از گروه‌های فشار غیر مسئول، که مسوود حمایت مقامات مسخراند، مفیدترین ابزار حاکمیت شناخته شده است و آنجا که مقاومتی در برابر آنان بشود نیروی انتظامی آرامش را برقرار می‌کند.

مساجرای دادگاه بی‌کونوس و رسوائی بزرگ مقامات جمهوری اسلامی، علاوه بر تیرگی روابط ایران و آلمان، به سیاست ارضاب روشنفکران و نویسندگان کشور انجامیده است. توطئه سقوط اتومبیل حامل روشنفکران در گردنه حیران، عاف‌نگیر کردن اجتماع روشنفکران در منزل دیپلمات آلمانی و

ترقیستان، قزاقستان و آذربایجان، اوکراین، بلوروسی و از همه کمتر جمهوری روسیه بوده‌اند. در جمهوری روسیه نیز که نیمی از جمعیت روسیه در آنجا بود ۷۵ درصد مردم در همه پرس‌های شرکت کردند و همگی رای مثبت دادند. در بقیه جمهوری‌ها ۹۶ درصد در همه پرس‌های شرکت کردند و از رای دهندگان نیز ۹۷ درصد به اتحاد رای دادند. این همه پرس‌ها نشان داد که هیچکس با باقی ماندن در اتحاد شوروی مخالف نبود. ملیت گرایی کنونی نیز به معنی جدائی از اتحاد نیست، بلکه در جهت استقلال از روسیه است، که آنهم بر اثر تهدیدهای یلتسین مبنی بر تغییرات در سرحدات اراضی آنانی که حاضر به همکاری با او نبودند بوجود آمد. نمونه‌اش اوکراین و قزاقستان است. نکته قابل توجه دیگر اینست که احزاب کمونیست در این جمهوری‌ها، برخلاف مسکو، دست نخورده باقی ماندند و در هیچ کجا برپیده نشدند و هنوز هم در بعضی نقاط حاکمند. ممکن است رئیس جمهور استعفا کرده باشد، اما حزب با تمام امکاناتش وجود دارد.

... بدین ترتیب عقب نشینی گریاچف که از دوران پیش از کودتا و تشکیل کمیته اضطراری شروع شده بود، گام به گام عمیق‌تر شد تا جایی که امریکا مستقیماً دستور می‌داد و آقای گریاچف عمل می‌کرد.

شکست اقدام اضطراری

بنظر من تشکیل کمیته اضطراری یک ضرورت تاریخی بود، ولی متأسفانه زمانی شروع به عمل کرد که دیگر دیر شده بود و با وجود داشتن امکانات فوق العاده و وسیع ولی تدارک فوق العاده کم و غلط شکست خورد. به وضع حزب در این دوران باید توجه کرد: حزب کمونیست پس از تصفیه اول خود و با رفتن یلتسین‌ها و شوارناتزه‌ها و گولیاکف‌ها و انفراد حادثه‌جو و فرصت طلب یکپارچه شده بود و تنها گریاچف و چند نفر دیگر مثل بریماکف، عضو شورای امنیت ملی مانده بود. گریاچف حتی یک نفر را برای نخست وزیر و یا وزرات امور خارجه و تشکیل کابینه نداشت و این بدان معنی بود که تمام رهبری حزب بدون استثنا، مخالف گریاچف و موافق اقدام نظامی بودند. در این دوران در کمیته مرکزی یک نفر که خود را عضو آن بدانند و طرفدار گریاچف باشد وجود نداشت. اما اقدام نظامی با کمال تأسف نتوانست موفق شود. اینکه چرا این اقدام به شکست انجامید، باید به فعالیت‌های امپریالیسم در این دوران در روسیه توجه کنیم. قبلاً نیز اشاره کردم، که یلتسین با کمک امریکا ماهواره مخابراتی فوق العاده نیرومندی را در مرکز روسیه کار گذاشته و توانسته بود از یک ساعت پس از انتشار خبر تشکیل کمیته اقدام فوق العاده که روز دوشنبه صبح اعلامیه آن منتشر شد، مردم را به اغتشاب در سراسر کشور دعوت کند. از یکصد تا یکصد و بیست میلیون کارگر شوروی تنها چند هزار نفر از اغتشاب حمایت کردند. رئیس کل اتحادیه کارگران شوروی اعلام کرد که اغتشاب بی معنی است و وضع را بدتر می‌کند. رئیس جمهور اوکراین گفت که اغتشاب غلط است.

بنابراین علت شکست اقدام فوق العاده را باید در عوامل دیگری جستجو کرد. علت واقعی آن بود که از ابتدا تصمیم غلطی مبنی بر جلوگیری از خونریزی گرفته بودند. در حالیکه دشمن باتمام قوای خود وارد میدان شده بود، آنها دستور دادند نباید خون از دماغ یکنفر جاری شود و این محال است. دستکم، اولین کاری که رهبری اقدام نظامی باید می‌کرد، اشغال ستاد دشمن بود و برای این کار ممکن است چند ده نفر نیز کشته شوند و این هم لازم است و باید بشود. این جریان ادامه یافت تا وقتی که کار به جای حساسی رسید و بین سران کودتا بی آنکه تیری شلیک شود یا نه نزاع و اختلاف پیدا شد. پاولوف (رهبر عملیات) سخته قلبی کرد و به بیمارستان رفت. ژنرال یازوف استعفا کرد و دیگران هم قدرت تصمیم گیری نداشتند. بهترین اظهارات، همان مطالبی است گریاچف، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت بیان داشت. او گفت: «من هیچ عملی نکردم که از آن پشیمان باشم و اگر می‌توانستم سه روز تاریخ را به عقب برگردانم، به گونه دیگری عمل می‌کردم» یعنی بدون در نظر گرفتن نظر آن آقایان "ضعفا" کاری را که مصلحت می‌دانستم می‌کردم. واقعاً هم عدم تصمیم گیری آنها تمام دنیا را مبهوت کرد. اینست علت شکست کمیته اضطراری با تمام نیروی که در اختیار داشتند. نکته قابل توجه دیگر آنست که در همان دوران، در هیچ نقطه‌ای از اتحاد شوروی از بازگشت گریاچف اعلام پشتیبانی نکردند، این یعنی آنکه مردم درعین حال که گریاچف و مبهوت شده بودند، خواهان ادامه سیاست‌های گریاچف که به نابودی کشور می‌انجامید، نبودند.